

اندیشه‌های فلسفی  
سال اول - شماره اول - زمستان ۸۳  
ص ۳۱ - ۱۷

## گذری بر جایگاه نقد و عقل‌گرایی از دیدگاه قرآن کریم\*

دکتر سیدیحیی یثربی\*\*

### چکیده

این مقاله بر آن است تا جایگاه نقد و عقل‌گرایی را از دیدگاه قرآن کریم مورد بررسی قرار دهد. مؤلف اعتقاد دارد که دین اسلام با مسیحیت تفاوت جوهری دارد؛ زیرا اسلام بر خلاف مسیحیت به عقل‌گرایی دعوت می‌کند و پیام دین اسلام در عصر جدید چیزی جز عقلانیت نیست و برای این سخن از قرآن دلایل متعددی ذکر می‌کند. همچنین مؤلف معتقد است که پیام دیگر قرآن برای انسان جدید فرهنگ نقد می‌باشد؛ زیرا ایمانی اهمیت دارد که بتواند در برابر تردیدها و شک‌ها مقاومت نماید؛ بنابراین نگاه انتقادی به دین و فرهنگ خود برای رسیدن به یقین لازم و ضروری است.

واژگان کلیدی: عقل‌گرایی، ایمان، نقادی، شک، اسلام، مسیحیت.

\* تاریخ دریافت: ۸۳/۷/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۸۳/۷/۲۷

\*\* استاد دانشگاه علامه طباطبائی.

## مقدمه

این روزها به دلایلی همه جا سخن از ضرورت و اهمیت نقد و نوآوری است. نگارنده که از سال‌ها پیش بر اهمیت این کار تأکید کرده و از فقدان آن - بخصوص در حوزه فلسفه و علوم انسانی - افسوس و گله داشته، این حادثه را به فال نیک گرفته و امیدوار است که این جریان نیز به سرنوشت ده‌ها جریان پر سر و صدای دیگر دچار نشود! و فرجام فرخنده‌ای داشته باشد!

از آن جا که از دل و جان بر این باوریم که اسلام تنها دین درست بشریت است و توان هدایت همه جانبه انسان‌ها را دارد؛ در این امر مهم نیز باید بدانیم که قرآن از دیرباز راه را به ما نشان داده است؛ ولی ما خود غفلت کرده و شایستگی عمل به ارشادهای غیبی آن را نداشته‌ایم. بر اثر همین سهل انگاری و بی‌کفایتی، اخیراً تلاش نامیمونی را مشاهده می‌کنیم که می‌خواهند اسلام را به رنگ مسیحیت در آورند! تا به خیال خام خود، خدمتی به دین و معنویت کرده باشند! یکی از جلوه‌های این تلاش نامیمون، دعوت به نادیده گرفتن عقلانیت اسلام است. بدون تردید عصا و یدیبضای اسلام در عصر جدید چیزی جز عقلانیت این دین مبین نیست. دریغاً که عده‌ای «عقلانیت» دین اسلام را نادیده گرفته، دم از «حیرت» می‌زنند!

هدف این نوشتار آن است که به گوشه‌ای از هدایت قرآن در زمینه یکی از مسائل مهم معرفت‌شناسی اشاره شود که نمونه‌ای از توجه اسلام به «عقل» و «اندیشه» است.

نگارنده در نوشتار دیگر، جایگاه نقد را از دیدگاه معرفت‌شناسی و فلسفه بتفصیل مورد بحث قرار داده است؛<sup>۱</sup> در این جا به آن مباحث نمی‌پردازد، بلکه به توضیح دیدگاه قرآن کریم در این باره اکتفا خواهد کرد.

از نظر قرآن کریم، انسان با ذهن خالی به دنیا می‌آید: «خداوند شما را در شرایطی به دنیا آورد که

۱. کتاب «از یقین تا یقین» راه نو در معرفت‌شناسی و تأملات فلسفی که در دست چاپ است.

چیزی نمی‌دانستید، سپس به شما چشم و گوش بخشید...» (نحل، ۷۸).  
انسان با قوای ادراکی خود به کسب دانش و معرفت می‌پردازد؛ اما به دلیل محدودیت‌های گوناگون خود در معرض خطا و گمراهی قرار می‌گیرد.

## واقعیت و پندار

مهم‌ترین عامل خطا و انحراف، در تفکر انسان، آن است که بتدریج ساخته‌های اوهام و خیالات خود را به جای واقعیت پذیرفته، باورهایش را بر پندار و گمان خویش استوار سازد: «بیش‌تر مردم دنیا شایسته آن نیستند که از آن‌ها پیروی کنی، و گر نه از راه حق گمراهت می‌کنند؛ تنها پیرو پندارهایند و جز دروغ و یاهوه نمی‌گویند» (انعام، ۱۱۶).

این بازگشت از واقعیت به پندار، همان «اعراض» در زبان وحی است؛ اعراض از آیات و سنن الهی، روگردانیدن از واقعیت و نداشتن ارتباط درست با واقعیت (علم) و تکیه به گمان و پندار: «بلکه بیش‌تر آنان حق را نمی‌دانند و از آن روی گردانند» (انبیاء، ۲۴). «با هیچ آیه و نشانه‌ای روبه رو نمی‌شوند، مگر آن که از آن روی بر می‌گردانند» (انعام، ۴).

نتیجه این بازگشت از واقعیت به پندار، همان است که متفکران بزرگ از دیرباز متوجه آن شده‌اند. ارسطو در ستایش لوقیوس و اتمیان، در مقایسه با افلاطون مورد احترامش می‌گوید: «.. فرق این جاست که عادت به مشاهده و مطالعه مداوم طبیعت، پژوهشگر را به طرح فرضیه‌هایی توانمند می‌کند که عده بزرگی از واقعیات را به هم می‌پیوندند، در حالی که سر و کار داشتن بیش از حد با مفهوم‌ها، این توانایی را ضعیف می‌سازد و ما را از دیدن واقعیات باز می‌دارد» (کمپرتس، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۳۷).

قرآن کریم این هشدار ظریف را با ردّ و تحقیر اعتبار دادن به «نام» مطرح کرده و درباره خدایان بشر ساخته و مورد پرستش آنان می‌گوید: «این‌ها چیزی جز نام‌های برساخته شما و پدران‌تان نبوده و

هیچ گونه قدرت و توان ندارند؛ کار پیروان اینان بر پایه پندار و هوای نفس است و بس» (نجم، ۲۳).  
 قرآن کریم بر دو عنصر اساسی در تکوین آیین‌ها و عقاید نادرست و خرافی تأکید می‌ورزد: یکی پندار انسان که تنظیم این گونه باورها را بر عهده دارد؛ و دیگری هوای نفس بشر که به پاسداری آن‌ها می‌پردازد. این که هرگونه آیین و باور خرافی و نادرست و غیر عقلانی محصول فعالیت وهم و پندار انسان هاست، نیازمند توضیح نمی‌باشد؛ اما پاسداری هوای نفس از این خرافات نیازمند توضیح بیش تری است:

وقتی که فکر و فرهنگ از نسلی به نسل دیگر منتقل شده در محیط زندگی و پرورش انسان رواج می‌یابد و مقبولیت پیدا کند، انسان‌ها آن فکر و فرهنگ را جزئی از شخصیت خود پنداشته و مانند خودشان به آن فرهنگ و فکر دل می‌بندند؛ همین دل بستن مایه قوت و مقبولیت آن شده و هرگونه مخالفت با آن فرهنگ و فکر به منزله حمله و هجوم به شخصیت و حریم پیروان آن تلقی می‌گردد.  
 تاریخ بشر بیش تر با همین حال و هوا سپری شده و می‌شود. اگر با دقت، وضع گذشته و حال انسان‌ها را بررسی کنیم، همه جا با یک واقعیت تلخ و اسف انگیز روبه‌رو خواهیم شد که قرآن کریم، در وصف آن وضع، بیان ظریفی دارد: «کلّ حزب بما لَدِیْهِمْ فَرْحُونَ» (روم، ۳۲ و مؤمنون، ۵۳). این فرح و دلخوشی چیزی است بسیار بالاتر از پذیرش یک باور و آیین.

همین دلخوشی ناشی از هوای نفس، بزرگ‌ترین عامل پاسداری از آن فکر و فرهنگ است؛ زیرا:  
 اولاً: این دلخوشی، انسان را در غفلت بزرگی فرو برده، فکر و فرهنگ او را به صورت تنها مجموعه بی عیب و نقص در می‌آورد؛ به گونه‌ای که هرگز در صحت و کمال آن تردید نمی‌کند.

ثانیاً: هرگونه نقد و مخالفت با این فکر و فرهنگ را با اکراه و نفرت می‌نگرد.

ثالثاً: هیچ فکر و فرهنگ دیگری را جدی نمی‌گیرد و با بی طرفی لازم بررسی نمی‌کند؛ چنان که دنیای متمدن امروز، با همه ادعایش در روشن اندیشی و خرد ورزی، به مسائل غیر عقلانی و بلکه ضد عقل الهیات مسیحی خود دلخوش کرده، به اسلام با همه امتیازهایش نه تنها بی‌اعتناست، بلکه آن را

تخریب می‌کند!

روش پیشنهادی قرآن برای رهایی از قید و بند این گونه دلخوشی‌های غیر منطقی، چیزی جز نگرش انتقادی به فکر و فرهنگ خود و دیگران نیست (زمر، ۱۸-۱۷): در این خصوص برآورده است: «بر آن بندگانم بشارت ده که سخن‌ها را شنیده و بهترین آن‌ها را برای پیروی بر می‌گزینند». ضمناً نگرش انتقادی وقتی به نتیجه می‌رسد که محتوای ذهن خود را با واقعیت بسنجیم. این دستور العمل در جای جای قرآن مطرح است. ماجرای حضرت ابراهیم (ع) یکی از آن‌هاست. قرآن کریم ابراهیم (ع) را به عنوان یک نوجوان جوایای حقیقت چنین تصویر می‌کند:

۱- ابراهیم (ع) و هم فکرانش، بر آیین و عقاید حاکم به خانواده و محیط بر دیده نقد نگریسته، آن‌ها را قابل قبول و منطقی نمی‌دانند. ابراهیم (ع) به عمو و سرپرست خود و مردم جامعه‌اش اعتراض می‌کند که ما این تصویرها را که شما می‌پرستید خدای جهان ندانسته و نمی‌پرستیم (ممتحنه، ۴ و انعام، ۷۴).

این کار همان نقطه آغاز حرکت فکری است. همه دعوت‌ها به شک و نقد سنت موجود، به خاطر آن است که انسان در چهارچوب باورهای موروث اسیر نماند، به آن چه دارد دل خوش نکند و از جست‌وجوی حقیقت غفلت نرزد. اگر معتزله شک را نخستین تکلیف و فریضه انسان می‌دانستند، برای آن بود که انسان تاشک نکند، فکر نخواهد کرد (جوینی، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۵ و سیوری، ص ۱۱۳ و حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۲).

حال جای این پرسش است که چرا یگانه راه حرکت فکری، همین بر انداختن یقین و رسیدن به شک است؟ در پاسخ باید گفت که ذهن انسان از دو حال، بیرون نیست: یا بدان گونه است که هیچ گونه حکم و تصدیقی در آن نیست، و یا این که مالمال از حکم و تصدیق است.

انسانی که در شرایط عادی، به مرحله رشد فکری می‌رسد و توان و امکان حرکت فکری پیدا می‌کند، ذهن خالی نداشته، بلکه دارای حالت دوم است؛ یعنی ذهنش از حکم و تصدیق اشباع شده

است. انسان‌های بالغی که به تمام ذهنیتشان از حکم و باور خالی باشد وجود خارجی ندارند و تنها به صورت افسانه‌ای قابل فرضند. اگر انسانی در جزیره‌ای متولد شود، پدر و مادرش را از دست بدهد و با حیوانات بزرگ شود، چنین انسانی می‌تواند خودش باشد و ذهنش؛ اما انسانی که در خانواده رشد کند و در جامعه‌ای پرورش یابد، ذهنش انباشته از احکام و تصدیقاتی است که همگی نه بر دلیل و برهان، بلکه بر تعلیم و تلقین تکیه دارند؛ و این نکته چیزی نیست که به بیان و استدلال نیاز داشته باشد؛ بنابراین برای انسان امروزی، چاره‌ای جز این نیست که در قدم اول، خود را از قید و بند داوری‌ها و پیش داوری‌های تقلیدی و تلقینی رها سازد.

در این جا برای روشن شدن مطلب به چند پرسش، پاسخ می‌دهیم:

الف - بدون شک در میان پیروان مکاتب و مذاهب مختلف، کسانی هستند که عقایدشان درست است؛ یا آن که در میان احکام و داوری‌های ذهن یک انسان، حتماً مواردی هست که درست می‌باشد؛ پس چرا باید همه انسان‌ها حرکت فکری را با شک آغاز کنند؟ و نیز چرا باید هر انسانی در تمامی داوری‌هایش شک و تردید روا دارد؟

در پاسخ باید گفت: در مورد امکان وجود موارد درست، در میان عقاید موجود انسان‌ها، به این نکته باید توجه کرد که اگر بنا را بر این بگذاریم که از این همه عقاید و جهان بینی‌های موجود، یکی درست باشد؛ حال، افرادی که پیرو آن عقیده هستند، با پیروان عقاید باطل چه فرق خواهند داشت؟ زیرا، آن که بر صواب است و آن که بر خطاست، هیچ کدام شخصاً تحقیق نکرده و هر دو عقاید خود را تنها از راه تعلیم و تلقین پذیرفته‌اند؛ بنابراین ترجیح یکی بر دیگری مبنایی نداشته؛ بلکه بر اساس تصادف خواهد بود.

به عبارت دیگر اگر در میان مجموعه عقاید موجود روی زمین عقیده‌ی درستی باشد، پیروان آن عقیده‌ی درست نه با عقل و اندیشه و پژوهش و انتخاب، بلکه تنها بر اثر یک تصادف، بر صواب خواهند بود؛ چنان که بر خطا بودن دیگران نیز امر تصادفی خواهد بود؛ مثلاً یکی در خانواده‌ی یهودی به دنیا

آمده و یهودی شده، و دیگری در خانوادهٔ مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده است؛ اگر یکی از این دو دیانت بر حق باشد، یکی از این دو نفر به تصادف راه راست رفته، و دیگری نیز به تصادف به خطا رفته است؛ زیرا هیچ کدام راهی که در پیش گرفته، مورد بررسی قرار نداده و با برهان و تحقیق برنگزیده، بلکه بر پایه تعلیم و تقلید به دین خود گردن نهاده است. در چنین حالی بر خطا یا صواب بودن آن دو جنبهٔ تصادفی خواهد داشت؛ چنان که اگر آن که بر خطاست در شرایط این دیگری به وجود می‌آید، بر صواب می‌شد و بالعکس. اگر خواجه نصیر در خانواده‌ای سنتی به دنیا می‌آمد و با تعلیم و تربیت اهل سنت بزرگ می‌شد، سنتی بود و سنتی می‌ماند؛ چنان که اگر فخر رازی، در خانواده‌ای شیعی به دنیا می‌آمد و با تعلیم و تربیت شیعی بزرگ می‌شد، شیعه بود و شیعه هم می‌ماند.

ب- این که در میان عقاید یک فرد، ممکن است برخی از اصول و مسائل درست باشند؛ (بنابراین چه لزومی دارد که یک انسان در سیر فکری، تمام عقاید خود را کنار بگذارد؟) باید توجه داشت که هر یک از این عقاید باید بر پایهٔ تحقیق انتخاب شود؛ لذا در مورد تک تک آن‌ها با قطع نظر از درستی و نادرستی شان، همین شک و تردید لازم است؛ خواه همهٔ آن عقاید را یکجا مورد تردید قرار دهیم یا به صورت انفرادی و موردی کار کنیم. دکارت در این باره تمثیلی دارد و آن این که اگر قرار باشد خانه‌های یک شهر را نوسازی کنند لازم نیست همه را با هم خراب کنند و بسازند؛ بلکه می‌توانند به صورت انفرادی اقدام نمایند؛ اما دکارت خودش شخصاً صلاح را در آن دیده که این تخریب را یکجا انجام دهد: «و لکن نسبت به عقایدی که من تا آن زمان در خاطر پذیرفته بودم، هیچ به از آن ندیدم که یک مرتبه عزم کنم بر این که همهٔ آن‌ها را از ذهن بیرون سازم» (دکارت، ۱۳۶۱ ش، ص ۴۶).

چنان که در آینده خواهیم گفت، این تخریب در مسائل به هم پیوسته، خواه، ناخواه فراگیر خواهد بود. از آن جا که در مسائل مشمول تقلید کلاً باید فراگیر باشد، به هم پیوستگی مسائل نیز زیاد مهم نیست؛ ولی به هر حال این تخریب به طور دفعی و یکجا تحقق نمی‌پذیرد، بلکه همیشه چنان که خواهد آمد، شک از نقطه‌ای آغاز می‌شود و مانند یک آتش سوزی تدریجاً به جاهای دیگر سرایت

می‌کند.

در شک باید فرهادوار به تسخیر کوهی از خارا پرداخت؛ کوهی که آسان پدید آمده؛ بسیار مشکل تسخیر می‌گردد؛ مانند کوه بیستون؛ که با یک «کن فیکون» بدون دخالت فرهاد پدید آمد؛ اما تسخیر آن به عهده فرهاد گذاشته شد! افکار ما نیز نه به وسیله ما و به کوشش ما، بلکه بر اثر تعلیم و تلقین، به صورت مجموعه یقینی، به استواری کوه‌ها پدید آمده‌اند و به قول معروف همانند نقشی بر سنگند. اکنون ما با این سنگ روبه رو هستیم! اما به هر حال باید دست به کار شد.

«شک» در فلسفه، به منزله «یقظه» در سلوک است؛ چیزی که مشکل به دست می‌آید و مشکل می‌آفریند؛ اما با این همه دردسر، همچنان ضروری و با شکوه است.

در این باره به نظر من بزرگ‌ترین فتوا و نظر از طرف یک عالم دینی، فتوای ابن جبائی (فوت ۳۲۶ ق) است؛ آن‌جا که بحث از «نخستین واجب» است، گروهی نخستین واجب را بر انسان، «معرفت خدا» دانسته، گروهی دیگر «نظر» یعنی اندیشه و استدلال را نخستین واجب انسان شمرده‌اند؛ اما این دو نفر نخستین واجب هر انسان را «شک» می‌دانند، به این دلیل که تا شک نباشد، اندیشه ممکن نیست و چون اندیشه نباشد، نمی‌توان به معرفت دست یافت (جوینی، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۵).

«شک»؛ این گام ضروری و اجتناب‌ناپذیر در تحقیق از هر جا که آغاز شود، انسان گامی به پیش نهاده و تیشه بر دیوار زندان یقین زده است. این آغاز تلاش در راستای پژوهش است. گویا ریشه اصلی کلمه شک در لاتین خالی از ابهامی به پژوهش و تحقیق نیست. منظور ما نیز از شک جز این نیست. شک یعنی داوری‌های خام ذهن خود را به دیده نقد نگرستن. بر خلاف آن که چنین روشی را به دکارت نسبت داده‌اند، می‌بینیم که در تاریخ تفکرات اسلامی، بسی جلوتر از دکارت، این مسأله مطرح بوده است. ابن جبائی و ابوهاشم، پیش از رنه دکارت آن را به طور جدی مطرح کرده‌اند.

**ج -** آیا شک که برابر با جهل و نادانی است، می‌تواند هدف انسان جوئی حقیقت باشد؟

عده‌ای شک را پدیده‌ای نامیمون و ویرانگر نظام علمی و ارزشی دانسته، از آن گریزانند. اینان حق



دارند، چون شک، جهل است و انسان تشنه علم؛ اما باید از این نکته غفلت نکنند که شک هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای دست یافتن به هدف اصلی و نهایی یعنی علم و آگاهی است. سخن این نیست که شک از یقین بهتر است، بلکه سخن آن است که اگر کسی به دنبال یقین و آگاهی باشد، باید از رهگذر شک، به سوی هدف خود گام بردارد. بشر سال‌های سال فهم خود را از جهان، بر اساس یافته‌های حتی خود شکل داده؛ تعداد زیادی از گزاره‌های خود ساخته‌اش را هم بر آن‌ها افزوده بود. نخستین فیلسوفانی که قوای ادراکی بشر را زیر ذره بین برده به ارزیابی توان و امکانات دستگاه ادراکی وی پرداختند، اساسی‌ترین نقش را در کامیابی علمی انسان به عهده گرفتند. نقادان و شکاکان همیشه راه‌گشا بوده‌اند؛ اگر ما پیش داوری‌هایمان به دیده نقد ننگریم ممکن است همیشه در غفلت بمانیم و گامی به جلو برداریم؛ بنابراین محقق دست به شک می‌زند تا راه یقین را کشف کند، نه این که در شک بماند. شک سر منزل مقصود نیست، شک وسیله و روش است و بس.

### د - آیا شک و ترویج آن به زیان حق و حقیقت نیست؟ چرا؟

از آن‌جا که برخی افراد شک را برابر با نادانی و ویرانگری می‌دانند، ترویج آن را به صلاح عقل و منطق نمی‌دانند. اینان بخطا چنین می‌اندیشند که وظیفه هر انسانی حمایت از یقین و تلاش برای حفظ یقین است؛ نه تبلیغ و ترویج و بزرگداشت شک و شکاکان. پس از سخنرانی بنده، در ارجمندی شک (انجمن فلسفه، ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۷)، یکی بشدت معترض بود که: ما چون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزیم و تو می‌خواهی آن مقدار ناچیز باقیمانده ایمانمان را هم بر باد شک و حیرت بدهی!

گفتم: ایمانی که به هر بادی بلرزد، به چیزی نیرزد! از مسیر شک بیا که اگر به ایمانی رسیدی، هرگز در خطر لرزیدن نباشی!

آن چه این‌گونه افراد را نگران می‌کند، چیزی جز تنگ نظری و نادانی نیست؛ برای این که اولاً: چنین اشخاصی مطمئن هستند که بر حقند! و این اطمینان چنان که گذشت تنها از تقلید و تلقین سرچشمه گرفته است؛ لذا هرگونه تردید در عقاید خود را عیناً انحراف از حق و رفتن به بیراهه تلقی

می‌کنند؛ بنابراین تا می‌توانند از حریم ایمان خود دفاع می‌کنند.

ثانیاً: اینان، در این کرة خاکی، تنها خود و دین و مذهب خود را می‌بینند و به میلیاردها انسان دیگر و ده‌ها دین و مذهب دیگر توجهی ندارند؛ در صورتی که عقل و منطق ایجاب می‌کند که فکر بازتری داشته، مصالح جامعه جهانی را یکجا در نظر بگیریم. بی تردید مصلحت همه انسان‌هایی که همانند خود ما، باید به بیراهه نروند و پیرو آیین درستی باشند در جزمیت و اصرارشان بر موضع فعلی خودشان نیست، بلکه در شک و نقد خردمندانه از عقاید و افکار سنتی و موروث آنان است.

بسیار روشن است که اگر از این دو نکته غفلت نکنیم، باید تمام تلاش خود را در ایجاد جو نگرش انتقادی به عقاید و افکار و قوای ادراکی خود، به کار بگیریم.

بدون هیچ گونه تردید، اگر همگان «نقد خود را عیاری بگیرند» و انسان‌ها در ارزیابی معتقدات و فکر و فرهنگ خود، صادقانه اقدام کنند، نتیجه کار به سود حق و زیان باطل خواهد بود؛ بنابراین آنان که به حقانیت و مقبولیت مکتب و فرهنگ خود باور دارند، از این خیزش و اقدام هراسی به خود راه نمی‌دهند «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است».

بنابراین تمامی جوامع بشری که هر یک عقاید و فرهنگ خود را بهترین و صحیح‌ترین فرهنگ و عقیده می‌دانند، با جرأت به نقد و ارزیابی بر خیزند و مطمئن باشند که همگی در مسیر حق گام برداشته‌اند، برای این که انسان فطرتاً حق جو و حق خواه است. در این جست‌وجوی همگانی، حتماً حق و حقیقت، طرفداران بیش‌تری خواهد یافت. حق از آگاهی و هشیاری آسیب نخواهد دید. آنچه حق را آسیب می‌زند، غفلت و نادانی است. روشن اندیشان غرب، به این نتیجه رسیده بودند که بدترین دشمن دانش، شک نیست، بلکه حکم جزمی است. آن نیرویی که زخم کاری را بر پیکر دانش می‌زند نفس نادانی نیست، بلکه آن نادانی است که لباس حقیقت می‌پوشد و می‌خواهد به جای حقیقت بنشیند؛ زیرا این جا مسأله بر سر اشتباه نیست، بلکه بر سر فریب است؛ بر سر توهمی نیست که ندانسته پیش آمده باشد، بر سر توهمی است که عقل انسانی به دست خود به وجود می‌آورد و

تارهای آن را هر چه بیش تر به دست و پای خود می‌تند. این دستور کار نه فقط در مورد دانش، بلکه در مورد ایمان هم مصداق دارد. شق مقابل ایمان حقیقی بی‌ایمانی نیست، بلکه خرافه پرستی است؛ زیرا خرافات ریشه ایمان را می‌جود و سرچشمه دین را می‌خشکاند؛ بنابراین خرافه پرستی دشمن مشترک دانش و دین است، و نبرد با آن نخستین و عاجل‌ترین وظیفه این‌هاست (کاسیرر، ۱۳۷۲ ش، ص ۲۱۸)؛ و عمل به این وظیفه جز با نگرش نقادانه و شک آلود، به محتوای ذهن، ممکن نیست. در یک کلام آنان که باورها و احکام ذهن و فکر خود را بر حق می‌دانند، نه تنها نباید از اتخاذ چنین روشی بیمناک باشند، بلکه باید به ترویج آن هم بکوشند، تا زمینه‌های دیگری را نیز از خرافه و باطل فراهم سازند، تا از این رهگذر شاید انسان‌های بیش تری از تفکر استوار و ایمان مستند به دلایل روشن برخوردار گردند.

از این جاست که دعوت غرب به پلورالیسم<sup>۱</sup>، در حوزه دین - که متأسفانه گاهی بعضی از شخصیت‌های اسلامی هم با آن هم صدا می‌شوند - اولاً: جنبه سیاسی دارد؛ ثانیاً: از یاس معرفت شناختی غربیان ناشی است، وگر نه کاملاً به زبان حق و حقیقت بوده، راه هر گونه بحث و نقد و جست‌وجو را می‌بندد. به جای دعوت به سازش و سکوت باید به همدلی و پژوهش همگانی دعوت کرد که سرانجام انسان می‌تواند حق را از ناحق تشخیص دهد.

بنابراین باید بدون هیچ ملاحظه و مسامحه، به دور از تعارفات سیاسی، مردم را به راه دانایی و دانش‌افزایی سوق دهیم، ولو در حد دانستن ندانستن‌ها، سود بشر و سود حقیقت، در آگاهی و حرکت است، نه غفلت و جمود!

۲- ابراهیم (ع) برای یافتن راه حق، به تفکر و نظر در پدیده‌های جهان (آیات الهی) روی می‌آورد: «بدین سان عجایب آفرینش را در آسمان و زمین در برابر ابراهیم (ع) قرار دادیم تا با مشاهده این‌ها (از این شک) به یقین راه یابد» (انعام، ۵۷). تذکر این نکته لازم است که در قرآن کریم بر اهمیت حس

۱. دعوت به سکوت و سازش در برابر باورهای گوناگون عملاً چشم‌پوشی از حقیقت و بطلان آن‌هاست.

و مشاهدات حسی بسیار تأکید شده است؛ برای نمونه تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف - ارائه آیات، بیش‌تر به محسوسات مربوطند؛ مانند «آیات خود را در آفاق و انفس در برابر دید آن‌ها قرار می‌دهیم تا بر آنان روشن گردد که خداوند حق است» (فصلت، ۵۳). «به بنی اسرائیل گفتیم که پاره‌ای از آن گاو کشته را به تن آن مرده بزنید بدین سان خداوند مرده را زنده می‌کند و آیات خود را نشان می‌دهد تا بتوانید به خردورزی بپردازید» (بقره، ۷۳)؛ نیز از مشرکان می‌خواهد که خلقت و تأثیر خداوندان خود را در همین جهان خاکی نشان بدهند (احقاف، ۴ و لقمان، ۱۱).

ب - دعوت به نظر و مشاهده محسوسات، مانند مشاهده پرندگان (نحل، ۷۹)؛ گیاهان (شعرا، ۷)، جریان آب (سجده، ۲۷)؛ چهارپایان (یاسین، ۷۱)؛ خلقت زمین و آسمان (اسرا، ۹۹)؛ حوادث گذشته و جریان تاریخ (انعام، ۶ و یاسین، ۳۱)؛ شب و روز (لقمان، ۱۹ و آل عمران، ۱۹)، و پدیده‌های در دسترس زمین و آسمان (بقره، ۱۶۴ و روم، ۲۲) و موارد دیگر.

۳- نخستین باور ابراهیم (ع) در این جست‌وجو: حضرت ابراهیم (ع) در شب تاریک به این نتیجه می‌رسد که فلان ستاره پروردگار اوست (انعام، ۷۶)، اما ابراهیم (ع) به این علم آگاهی قناعت نمی‌کند، بلکه به بررسی و نقد آن نیز می‌پردازد؛ برای این که انسان به خاطر محدودیت نیروهای ادراکی و امکانات دستیابی‌اش به کائنات همیشه باید به این نکته توجه داشته باشد که دانش و معرفت او نیازمند اصلاح و تکمیل است. قرآن کریم این نکته را با دقیق‌ترین بیان مورد تأکید قرار داده است: «بهره‌شما از دانش و معرفت جز اندکی نیست» (اسرا، ۸۵)؛ بنابراین باید همیشه به این اصل پایبند بود که «از هر دانایی داناتر وجود دارد».

۴- کشف خطا در معلومات: ابراهیم با بررسی و نقد علم خود به خطا و کاستی آن پی می‌برد؛ بدین سان که با مشاهده غروب ستاره به این نتیجه می‌رسد که در باور خود اشتباه کرده است؛ لذا از آن باور باز می‌گردد که «من چیزی را که غروب کرده و ناپدید گردد دوست ندارم» (انعام، ۷۶).

۵- تکرار بررسی و آزمون در جهت تکمیل علم و آگاهی و کاستن از خطا و نقصان: حضرت ابراهیم

(ع) در ادامه بررسی هایش ماه و خورشید را بترتیب به خاطر مشاهده برتری آن‌ها به عنوان پروردگار خود انتخاب می‌کند؛ اما باز هم بر اثر بررسی و نقد دیدگاه خود از آن باورها دست بر می‌دارد؛ زیرا هیچ یک از ماه و خورشید را به دلیل تغییر پذیری و ناپدید شدن شایسته خدایی نمی‌داند (انعام، ۷۷ و ۷۸).

عسرانجام به باور عقلانی قابل توجیه می‌رسد که: از همه این آیین‌های شرک و بت پرستی دوری جسته، به سوی آفریدگار واقعی زمین و آسمان می‌رود» (انعام، ۷۸ و ۷۹).

۷- پایداری بر عقیده حق و ایستادگی در برابر جدال مخالفان: حق و حقیقت هرگز قابل مصالحه نیست. حضرت ابراهیم (ع) با قوم خود به بحث می‌پردازد و اعلام می‌دارد که از خدایان دروغین آنان باک ندارد و امن و آرامش را شایسته کسی می‌داند که به راه راست رفته، باور خود را از کاستی‌ها بی‌پالاید (انعام، ۸۲ و ۸۰).

آگاهی یک ضرورت است. آگاهی اصیل خودش محور و قبله است نه دکان و وسیله. انسان آگاه نمی‌تواند آگاهی خود را فدای مصلحت کرده یا به قیمتی بفروشد. از این جاست که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به خدا سوگند اگر خورشید را به دست راست و ماه را به دست چپم بسپارند، تسلیم تهدید و تطمیع آنان نخواهم شد» (هیکل، ص ۱۰۹)؛ چنان که سقراط با اطمینان جام شوکران را سرکشید؛ اما از معرفت و آگاهی خود دست بر نداشت. اکنون ابراهیم (ع) به عنوان سرمشق انسان‌ها در برابر هر گونه تهدید ایستادگی می‌کند تا جایی که تصمیم می‌گیرند او را بسوزانند، باز هم تسلیم نمی‌شود (انبیا، ۷۱ - ۸۱).

پیداست کسانی که دانش خود را وسیله کار و کسب قرار داده و به خاطر مال و جاه تن به هر مصالحه و معامله‌ای می‌دهند در حقیقت از معرفت و دانش بهره‌ای ندارند.

۸- تلاش در جهت گسترش تحقیق و دانش؛ چنان که گفتیم دانش هیچ انسانی در هیچ مرحله‌ای بی‌نیاز از اصلاح و تکمیل نیست. حضرت ابراهیم (ع) در این باره نیز سرمشق انسان هاست. او با این

که یک پیامبر است از خدا می‌خواهد که چگونگی زنده کردن مردگان را به او نشان دهد. خداوند می‌فرماید: «ای ابراهیم! مگر به این موضوع ایمان نداری؟! او در پاسخ می‌گوید: «چرا! اما می‌خواهم به اطمینان و آرامش درونی برسم.» آن‌گاه خداوند با زنده کردن چهار پرنده‌ای که حضرت ابراهیم به دست خود آن‌ها را کشته، و تکه تکه کرده و هر تکه‌ای را بر سر کوهی نهاده بود زنده می‌کند (بقره، ۲۶۰) و این نشان می‌دهد کسانی که به مجموعه محدودی از معلومات دیگران (نه معلوماتی که خودشان به دست آورده باشند) قناعت کرده با هر گونه نقد، تحویل و توسعه معلومات مخالفند تا چه اندازه از روش قرآنی دور افتاده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مأخذ

- ۱- جوینی؛ الشامل فی اصول الدین، تهران ۱۳۶۰ ش.
- ۲- حسن زاده آملی، حسن؛ معرفت نفس، دفتر ۲ (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱).
- ۳- دکارت، رنه؛ تأملات (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ ش).
- ۴- سیوری جلی؛ ارشاد الطالبین، قم، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، بی تا.
- ۵- فروغی، محمدعلی؛ سیر حکمت در اروپا به ضمیمه گفتار در روش، نوشته رنه دکارت، ترجمه فارسی و نگارش محمدعلی فروغی، به تصحیح و تحشیه امیرجلال الدین اعلم (تهران، نشر البرز، ۱۳۷۹).
- ۶- قرآن کریم.
- ۷- کاسیرر، ارنست؛ فلسفه روش اندیشی، ترجمه نجف دریابندی (تهران، چاپ خوارزمی، ۱۳۷۲ ش).
- ۸- کمپرتس، تئودور؛ متفکران یونان، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵ ش).
- ۹- هیکل، محمد؛ حیات محمد، چاپ مصر، بی تا.
- ۱۰- یشربی، سیدیحیی؛ از یقین تا یقین، در دست چاپ.